

دروزیها در تاریخ

طیب گوکیلگین . ترجمه عبدالله عظیمایی

سخن مترجم:

مقاله حاضر نگاهی است اجمالی به کیفیت شکل‌گیری مذهب دروزی در مقطعی از تاریخ اسلام و تا حدودی بیانگر علل ریشه‌ای اختلافات سیاسی، مذهبی در طوائف گوناگون لبنان، دروزیه، ابتداء در شهرهای حلب و بانیاس در کشور سوریه، شکل‌گرفت و پیروان آنها در اواخر قرن دوازدهم میلادی دروادی «تیم‌الله» لبنان اقامت گزیدند و در اواخر قرن هفدهم میلادی به سوریه مهاجرت کردند.

اینکه اصل و نسب این طایفه به کجا برمی‌گردد، بسین صاحب‌نظران، اختلاف است. گروهی، آنها را از ایران و برخی دیگر از مسیحیت اروپا می‌دانند که در اوایل جنگهای صلیبی به لبنان و سوریه مهاجرت کرده‌اند. ولی بسیاری از محققان این اعتقاد را مردود می‌دانند و آنها را طایفه‌ای برخاسته از خود لبنان می‌شمارند.

اعتقادات دروزیه، بیشتر رنگ باطنی و اسماعیلی دارد. گرچه خود را از آنها جدا می‌دانند و عقایدشان را رد می‌کنند.

شایان ذکر است که مؤسس این مذهب، شخصی به نام «درزی» بود، عده‌ای از محققان وی را ایرانی الاصل می‌دانند که بعداً به خدمت «الحاکم» خلیفه فاطمی درآمد و براساس وی کتابی تصنیف کرد که در آن چنین آمده است: «روح آدم به علی بن ابی‌طالب^(ع) منتقل شد و از او به اسلاف الحاکم حلول کرد تا اینکه به خود الحاکم رسید».

وی در دعوت به پرستش الحاکم، با حمزه بن علی زوزنی، هم‌اعتقاد بود و گروه کثیری از مردم به آنان پیوستند. پس از اندک مدتی، بنا به عللی از جمله، روی برگرداندن از الحاکم خلیفه فاطمی، درزی مورد نفرت دروزیها قرار گرفت و سپس حمزه بن علی مأموریت تبلیغی این مذهب را برعهده گرفت.

دروزیها در مقابل امیر و حاکم خویش مطیع محض هستند و فرمانبرداری از فرامین آنها را از دستورات شرعی و معنوی خود می‌دانند. بارزترین حکام آنها امیر فخرالدین از معینون و امیر بشیر دوم از شهابیون بودند که تحولات زیادی در زمان آنها در جامعه دروزی به وقوع پیوست.

اعتقادات جدید الحاکم، آنها با اجازه شخص وی، سازمانی را بینان گذاری کردند تا جوابگوی انتظارات همگانی در چارچوب مذهبشان باشد و هدف اصلی آنها شناسایی مقام جدید الحاکم از سوی عامه مردم بود. اولین کسی که در این سازمان، وجهه عمومی کسب کرد، شخصی بود به نام درزی^۵. او خود از اعراب نبود (مثل بسیاری از رهبران سیاسی مذهبی که در عرب ظهور کردند) جنبشی را که او به راه انداخته بود، بنا به نظر خود وی «دروزیه» «الدروزیه» نام گرفت. او اصطلاحاتی را که در مکتب اسماعیلیه بدعت گذاری شده بود، مطابق با آیین مذهبی الحاکم تفسیر و تشریح می کرد، یعنی آنها، پیشوای مذهبی خود را و تأویل و توجیه اصطلاحات مذهبی، بنابر برداشت خودشان را بر قرآن و وحی الهی و پیامبر (ص) برتری می دادند.

بنابراین، آنها امام فعلی خود (الحاکم) را به عنوان یک مقام فوق مادی و تجسم عقل کل قلمداد می کردند. اما تلاش گسترده و فراگیر او (۴۰۸ هجری) موجب اغتشاشات و آشوبهایی شده بود که الحاکم را مجبور کرد تا بیشتر جانب احتیاط را رعایت کند. در سال ۴۱۰ هجری، الحاکم

دروزیها مردمی از کشور سوریه هستند که از نظر اعتقادی، از اسماعیلیه منشعب شده اند. آنها خود را «موحدون» می نامند و بنا به آمار دریافت شده در اواسط قرن بیستم تعداد آنها، تقریباً به ۲۰۰/۰۰۰ نفر می رسید که در بخشهای مختلفی از کشورهای سوریه و لبنان، بخصوص در کوههای لبنان، حوران، جبل شرقی زندگی می کنند. آنها غالباً کشاورز یا مالکند.

در سالهای حکومت «الحاکم» یکی از خلفای فاطمی* (۱۰۲۱-۹۹۶م)، این فرقه شکل گرفته است. بنا به اعتقاد شیعه اسماعیلی (بعدها مذهب اسماعیلی در مصر رسماً مبنای اعتقادی حکمرانان آنجا قرار گرفت) «الحاکم» به عنوان «امام» از طرف خدا منصوب شده و به عنوان نگهبان مقتدر اسلامی در میان مردم، از مسلک و قانون کلی «عقل فعال» دفاع می کرد. او همچنین رهبری مطلق مذهب اسماعیلیه را در دست داشت. الحاکم، در زندگی شخصی و هم در مذهب خط مشی انحرافی پیش گرفته بود، بطوری که هر چند گاهی، عقاید اسماعیلیها را همانند عقاید سنیها به استهزاء می گرفت. به نظر می رسد که وی در اواخر عمرش از مردم می خواست تا او را همچون یک شخصیت الهی احترام گذارند، یعنی بالاتر از آنچه مذهب رسمی اسماعیلی برای وی قائل بود. در حقیقت گروهی از اسماعیلیه نیز مستعد بودند که به او، آنگونه که خواسته بود، احترام گذارند.

ظاهراً در پی پذیرش عمومی، از

* منصور بن عزیز بن معز بن قاسم بن مهدی، ششمین خلیفه فاطمی که شخصیت او بسیار پیچیده و مبهم بود و هنوز مورخین برداشتهای ضد و نقیض از وی نمودارند. (مترجم)

۵ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل که در نیمه اول قرن یازدهم میلادی زندگی می کرد و اولین داعی حاکم بود و در لبنان و سوریه به تبلیغ مذهب خویش می پرداخت.

هر شهرت و مقام و منصبی و حتی ماورای خیر و شر بود. در مقایسه با او علی و امامان اسماعیلیه، از نظر رتبه در مقام دوم قرار داشتند. (از آنجا که خدا همیشه حاضر است، حتی اگر به پیامبرش وحی ابلاغ نکنند، بعضی از اسماعیلیها و شخصیت‌های ناشناس دیگر، پیشتر از این، در زمان خودشان تجسمی از خدا قلمداد می‌شده‌اند) به اعتقاد درویزیها، خداوند همیشه در الحاکم حاضر بود.

با یک بررسی اجمالی از اعمال و افکار افراتی و گزاف درزندگی وی روشن می‌شود که در واقع آثار و نتایج کارهای وی که از قدرت مطلق او ناشی می‌شد، قابل ثبت در تاریخ نبود، گرچه آن اعمال همیشه، برای امام او یعنی حمزه که عقل کل بود مفهوم خاصی را آشکار می‌کرد. جایگاه الحاکم در مرتبه خلقت، مقام خالقیت بود که به او تفویض شده بود تنها با معرفت (خدا) بود که انسانها می‌توانستند خود را تطهیر و پاکیزه کنند. بنابراین تعلیمات حمزه دقیقاً یک اسماعیلیه افراتی نبود، گرچه او از نظریات و عبارات اسماعیلی افراتی بهره برد. وی ادعای کند که مذهب او یک مسلک مستقل است که هم تنزیل اهل تسنن و هم تأویل اسماعیلی را در بر می‌گیرد.

ظاهراً حمزه از الحاکم انتظار داشت که از طریق نفوذ خلافت خویش به صورت نقطهٔ اوج نجات بشر در تاریخ متجلی شود (نشانهٔ اوج وابستگی مذهبی در تاریخ) تا همه انسانها را وادار کند که از اعتقاد به مذاهب کهن الهی، که خود اسماعیلیه را هم در بر می‌گرفت دست بردارند و فقط خدایی را بپرستند که مشخصاً تنها در الحاکم تجسم

مسئولیت خود را به شخصی دیگر به نام «حمزه بن علی» - اهل زوزن همدان در ایران - واگذار و از او حمایت کرد. وی آیین مذهبی الحاکم را به شکل سازمان منظمی با نام «مذهب دروزی» در آورد.

حمزه مسئولیت تبلیغی خود را از سال ۴۰۸ هجری (آغاز تاریخ دروزیها) شروع کرد. (سال ۶۱۰ هجری مأموریت رسمی و علنی آنها دوباره تجدید شده بود.) او ادعا کرد که از ابتدا تنها نماینده مقتدر الحاکم بوده است. در سال ۶۱۰، بعد از مرگ درزی، او کوشید تا کل جنبش را تحت فرماندهی خود به نظم و انضباط تازمای در آورد.

خط مشیی که وی ترسیم کرد، از خط مشی درزی، بنیادی‌تر و جدیدتر می‌نمود. اصول و بنای اعتقاد او که معمولاً شبیه اصول و مبنای فکری اسماعیلیه بود، عبارت است از اصل تجلی خدای لایستاهی در پدیده‌ها و برگشت به خدا از طریق عرفان بشری. اما این اعتقاد بخاطر تأکید ویژه بر حضور بلاواسطه خداوند عالم در پدیده‌ها به نوبه خود بی‌نظیر بود و به همان نسبت از اهمیت حضور بلافصل تجلیات مادون آن کاسته است. از این‌رو حمزه پیروانش را «موحدون» به معنی واقعی کلمه نامید.

از آن پس، الحاکم در نزد حمزه تنها امام نبود، بلکه بسیار بالاتر از آن بایستی مورد ستایش و تمجید قرار می‌گرفت. حمزه، خود، به عنوان امام و پیشوای انسانها و بنابراین عقل کل و پایه و اصل همه پدیده‌ها بود و در همان هنگام، الحاکم نیز تجسم خداوند محسوب می‌شد. خدا، که عقل و فکر را خلق کرده است. بنابراین او ماورای

یافته است.

حمزه به عنوان امام، بخاطر اینکه، اعتقادات الحاکم را قاطعانه پی گیری کند، سازمانی را بدین منظور تأسیس کرد، تا خط مشی واقعی وی را در سراسر نقاط گسترش دهد. اعضای این سازمان همچون خود الحاکم و حمزه، اصول لایتناهی را تجسم می بخشیدند.

این مذهب بر پنج رکن یا حدود استوار است که همان اصول اعتقادی تعدیل شده اسماعیلیان است. این پنج رکن عبارتند از:

۱- عقل (همان حمزه بن علی که او مساوی بود با انسان حقیقی در جریان چرخه تاریخ که خداوند وی را خلق کرده است).

۲- نفس یا روح کلی (همان اسماعیل بن محمد تمیمیه).

۳- کلمه (همان محمد بن وهاب قرشی).

۴- مقدم یا پیشرو (همان سلمه بن عبدالوهاب). در اسماعیلیه این مرحله با عقل جابجا شده است ولی در اینجا از آن مرحله تنزل داده شد.

۵- پیرو یا تالی (همان ابوالحسن علی بن احمد سموکی که به بهاء الدین مقتنی شهرت داشت) این مرحله نیز در اسماعیلیه، با نفس جابجا شده است.

بعد از پنج رکن و حدود مذکور، تعدادی چند از «مبلغین»، «مأذونها» (کسانی که اجازه تبلیغ داشتند) و «مکاسرین» (متقاعد کنندگان) قرار دارند که به ترتیب به «تلاش»، «فتح و گشایش» و «خیال»، صورت جسمی و خارجی می داده اند. معتقدان عامه، بعد از این افراد قرار داشتند

(با توجه به این مرزبندی ها و حدود ذکر شده) در تمام این سلسله مراتب آنچه مورد نظر است فرد و عینیت نیست، بلکه اصل لایزالی که عینیت، حجاب معمول آن است مورد نظر است و در انسان معمولی، اشاره به یک روح حلول یافته جاودانه دارد.

بیشتر عناوین و تصورات کلی که در نظام فکری پیچیده اسماعیلیان شکل گرفته، به یک یا دو تا از طبقات و حدود مذکور نسبت داده شده است. اما به رغم این سلسله مراتب و حدود، اعتقاد به حضور بلاواسطه خدا، نیز همواره در مکتب دروزی، در درجه اول اهمیت قرار داشته است. در مقابل به اصطلاح ارکان و حدود راستین و نیز پیروان و به اصطلاح روزی خواران الحاکم (به این خاطر که وی خدای آنهاست) یک سری ارکان و طبقات دروغین وجود دارد که در طرف تاریکی و گمراهی قرار گرفته اند. اینها نیز در انسانهای زمان الحاکم تجسم یافته و صورت خارجی گرفته بودند، مثلاً اساتید اسماعیلی مذهب در زمان الحاکم که با تدریس عقاید قدیمی و خط مشی مربوط به آن، دیگران را به اصطلاح گمراه می کردند.

بحثهای مربوط به جهان آخرت، عاقبت به نزاع بین این دو گروه منجر می شد. مثلاً حمزه، به عنوان امام زمان که آشکارا از سوی الحاکم مورد حمایت قرار می گرفت، با ارکان و حدود حقیقی خود، با این اساتید به اصطلاح گمراه که برخلاف مورد قبل، الحاکم آنها را صریحاً از خود طرد کرده بود، دائماً در نزاع بود.

به نظر می رسد که پیروان مسلک الحاکم چه آنها که تحت تعلیمات دروزی بودند و یا آنها که تحت آموزشهای حمزه-

واسطه بین حمزه (امام غایب آنها) با پیروان او بوده است.

بعد او ناپدید شدن الحاکم، طرفداران مسلک وی، به تدریج در مصر روبه کاهش نهاد، ولی برعکس در سوریه این افکار، موجی از انقلاب و شورش در میان مردم روستایی و دهقانان ایجاد کرد. این تغییر مرام و مسلک در میان مردم، با جدیت هر چه تمامتر از سوی تعدادی از مبلغین مذهب الحاکم، دنبال می‌شد. اسامی این مبلغین در کتابهای تاریخی ثبت شده است.

این جنبش و انقلاب، کنترل بسیاری از مناطق کوهستانی را بدست گرفت. گفته می‌شود که آنها مساجد را در این مناطق خراب کرده‌اند و بناهای تازه‌ای را که پایگاه اندیشه‌های آنان بود، تأسیس نموده‌اند. می‌گویند که آنها املاک و زمینهای موجود را نیز از دست صاحبان اصلی به نفع روستاییان آزادمنطقه بیرون آوردند. در سال ۴۲۳ هجری، امیرانطاکیه، با همکاری امیرشهر حلب گروهی از روستاییان را که از مناطق مجاور حلب در «جبل السماک» اجتماع کرده بودند، سرکوب کرد.

مقتنی (که در آخر سال ۴۱۱ بعنوان پیرو منصوب شد) در کشاکش انقلاب و آشوب، می‌کوشید تا اعتبار و نفوذ حمزه و شخص خودش را در شهر اسکندریه حفظ کند. ظاهراً او با حمزه (که قبلاً پنهان شده بود) در تماس بود، و می‌کوشید تا زمینه را برای ظهور موقت وی از یمن فراهم کند. بعد از شکست در جبل السماک، مقتنی دوباره شورشیان را در این منطقه علیه حاکم وقت تشویق و تحریک می‌کرد.

بسیاری از نامه‌های مقتنی (که بعضی از

می‌کوشیدند تا حوادث ساختگی بوجود آورند و بدین وسیله همه جا اعلام کنند که تمام عقاید و مذاهب قدیمی اعم از قانون شریعت اسلام و یا تفاسیر باطنی اسماعیلیه نسخ و باطل شده است.

به رغم احتیاط کاریهای نسبی حمزه، ولی با حمایت‌های ضمنی الحاکم، به ایمان و اعتقادات اسلامی مردم درملاً عام توهین می‌کردند و به دنبال آن آشوب و فتنه برپا می‌شد. بدعت‌گزاران که خود را از قیدوبند شریعت آزاد می‌دانستند، در حقیقت موجب هرگونه شرارت و بدخلقیهای زشت و خشن بودند.

می‌توان گفت که علت رشد بحران سیاسی در میان دروزیها و یا همان پیروان الحاکم در سالهای اخیر، برخاسته از نوع مسلک و اعتقادی است که خود الحاکم بنیان‌گذار آن بوده است.

هنگامی که الحاکم ناپدید شد، (وی در سال ۴۱۱ هجری قمری از دنیا رفت) حمزه اعلام کرد که الحاکم خود را از صحنه کنار کشید تا پیروان خود را به محک آزمایش بگذارد و بزودی او بر خواهد گشت تا قدرت کامل خود را به منصفه ظهور برساند، در این مدت، او شمشیر پیروزی خود را به حمزه سپرده است.

بعد از مدتی، یعنی در اواخر سال ۴۱۱ هجری، خود حمزه نیز غایب شد تا با الحاکم باهم برگردند. از این پس، اعتقاد و ایمان پیروان آنها، وارد مرحله دیگری شد، مثل آنچه که به عنوان غیبت صغری برای امام دوازدهم شیعیان رخ داده است. در این مدت، بهاء‌الدین مقتنی یا همان «پیرو»

الحاکم و حمزه به عنوان ارکان و مراتب خاص است، شبیه آنچه که در تشیع به عنوان غیبت کبری مطرح می‌باشد.

تشکیلات منظمی که حمزه به عنوان ارکان مراتب قائل شده بود و داعیها و طبقات پایین‌تر را نیز شامل می‌شد، از آن پس متوقف شده بود و کتاب شریعت آسمانی آنها به عنوان راهنما، جایگزین این ارکان و حدود شده است. هر چند مقتنی، اصرار داشت تا آنجا که ممکن است، باید تبلیغات برای جلب پیروان تازه به این مذاهب ادامه داشته باشد. ولی با غایب شدن او، تبلیغات نیز متوقف شد. و به پیروان خود آموختند که از این پس، گرویدن بیشتر به حقیقت واحد به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. گرچه در این حکم تحریم، استثنائاتی هم وجود داشت.

بدین ترتیب، دروزیها، تشکیل یک جامعه بسته‌ای را دادند، بدینگونه که اصول و خط مشی‌های خود را پنهان نگه می‌داشتند (اصل تقیه) و از ازدواج و مراوده با سایر فرقه‌های مذهبی اکراه داشتند و پذیرش یا ترک مذهب خویش را جایز نمی‌شمردند، و به آنها گفته شد که تا آنجا که ممکن است در همان قلعه‌هایی که قبلاً تصرف کرده بودند، بخصوص دروادی تیم‌الله، نزدیک کوه حرمون (منطقه‌ای بین مرز لبنان و سوریه کنونی) برای خود حکومت تشکیل دهند.

بنا به نقل تاریخ، این تغییر کیشها در دهقانان سوری که به رهبری خانواده‌هایی از قبایل قدیمی عرب صورت گرفت، به مرور زمان مردمی همگون بوجود آورد که ویژگی‌های جسمی و آداب و رسوم اجتماعی مشخصی داشتند.

باید افزود که برخود این قبایل نیز طبقه اشراف از خانواده‌های حاکم، فرمانروایی می‌کردند. خانواده‌های اشرافی، همیشه به داشتن خوی تجاوزگری

آنها نه تنها به سوریه، بلکه برای ایجاد ارتباط با کسانی که تازه در جوامع اسماعیلیه به کیش آنها درآمده بودند، نیز ارسال می‌شد) در ایجاد مذهب ارشادی دروزی سودمند بود. او مجبور بود که علیه بسیاری از مدعیان رهبری مبارزه کند. مثل ابن کردی که از سوی سکین کمک می‌شد. او یکی از برجسته‌ترین افرادی بود که ادعای رهبری می‌کرد. بعضی از این افراد ظاهراً به‌گسترش انحرافات اخلاقی دامن می‌زدند که مقتنی با آن مخالف بود.

اما با گذشت سالیان کل جنبش دروزی از جلوه و تحرک افتاد و بخاطر اختلافات موجود در میان آنها، انقلاب روستاییان و دهقانان سوریه به تدریج از بین رفت. سرانجام، مقتنی خود دست از تبلیغات برداشت و مدتی بعد (به سال ۴۲۵ هجری) او نیز مثل حمزه خود را به کنار کشیده، پنهان شده بود. ولی تا سال ۴۳۴ هجری برای طرفداران خود نامه می‌نوشت. به رغم دل‌سردی و گوشه‌گیری مقتنی، کار و تلاش وی، اساس جنبشی شد که بعد از وی بر جای ماند.

جالب اینکه بعدها، دروزیها گفتند که مقتنی یکصدویازده نامه را جمع‌آوری کرد، که بسیاری از آنها، نامه‌های خود او و بعضی از آنها، نامه‌های حمزه و اسماعیل تمیمی و تعداد مشخصی هم از نامه‌های الحاکم بوده است.

این نامه‌ها حاوی قوانین شرعی بود که به عنوان کتاب آسمانی دروزیها با نام «رسائل الحکمه» تلقی شده است.

از زمانی که مقتنی پنهان شد، برای دروزی‌های سوریه، دوره تازمای آغاز گردید. که تاکنون ادامه دارد و آن انتظار همراه با صبر و بردباری برای برگشت

فرق داشت).

هر دروزی بالغ و بزرگسالی، اعم از زن و مرد، اگر از امتحانات مکرری که در طول زندگی رخ می‌داد پیروز و موفق بیرون آید، و با معیارهای ارزش موجود در مذهب دروزی، خود را مطابق کند، می‌تواند به حقایق ایمان وارد شود و از این پس، باید در زندگی مذهبی خود، هوشیار باشد و نمازهای روزانه خود را بطور مرتب ادا کند و از همه گونه نوشابه‌های الکلی و حرام و از دروغ و دزدی و کینه جویی و دشمنی با برادران و خانواده‌های خود و امثال آن پرهیز نماید.

در جامعه دروزیه‌ها، دانشمندان و علما با پوشیدن لباسهای مخصوص و دستارهای سفید، از دیگران تمیز داده می‌شوند. یک نفر در جامعه دروزی، تاهنگامی که به عنوان فرد جاهل شناخته می‌شود، به وی آزادی‌های شخصی زیادی داده می‌شود. اما او نمی‌تواند امیدوار باشد که به تکامل روحی می‌رسد. اگر او نتواند در مدت عمری که از او گذشت، خود را به ایمان و حقایق مذهبی برساند، می‌تواند در پی فرصت تازمائی برای تحقق این منظور در باقی مانده عمر خویش باشد.

به علما و دانشمندان پرهیز کارتر همچون علمای مذهبی، در جامعه، قدرت خاصی اعطا می‌گردد و دانشمندان عادی علاوه بر آنچه که از آنها خواسته می‌شود، از نظر اخلاقی باید بسیار محتاط و ملاحظه کار باشند، بایستی از کالاها و اجناسی که از منابع مشکوک بدست می‌آید، استفاده نکنند، از زیاده‌طلبی در زندگی روزمره خود بپرهیزند، باید در برخورد با مردم،

وسخت‌گیری با غریبان و تندخویی با آنان و دارا بودن نظام خشن اخلاقی، در تاریخ یاد شده‌اند. مثلاً زنان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و به عفت و ناموس زنان دروزی تجاوز می‌کردند. (البته اینکه بعضیها، فرقی مثل دروزی‌ها یا غیر آن را مثل مارونی‌ها وابسته به گروههای نژادی خارجی همچون ایران یا فرانسه می‌دانند، از اعتبار ضعیفی برخوردار است).

در خلال سالیان دراز که آنها زندگی دسته‌جمعی مستقل و بنسسته‌ای داشتند، نوعی تشکیلات تازه مذهبی بوجود آمد که با حدود و ارکان زمان حمزه که تا این زمان از بین رفته بود، به کلی تفاوت داشت.

ما نویسندگان را می‌شناسیم که راجع به عرفان و عصر مقدس تحقیقاتی داشته‌اند که قبلاً توسط حمزه نیز انجام شده بود و همینطور مفسرانی که راجع به قوانین شرعی کتاب مقدس خود تفسیر نوشته‌اند، ولی کسی نمی‌داند که چه وقت تشکیلات جدید شکل گرفته است، گرچه می‌توان حدس زد که حداقل در زمان تنوخی (عبدالله تنوخی) استاد بزرگ اخلاق در مذهب دروزی (متوفی به سال ۸۸۵ هجری که مقبره او، مورد احترام مسیحیان و دروزی‌هاست) این تشکیلات موجود بود.

بر مبنای تشکیلات جدید مذهبی، جامعه دروزی به دو بخش تقسیم شده است: یکی جامعه عقلا و دانشمندان که به حقایق ایمان دست یافتند و دیگر، جامعه جهال و مردم عادی که به حقایق ایمان وارد نشده‌اند، ولی با وجود این جزء جامعه دروزی به حساب می‌آیند. (از نظر حاکم و امیر منطقه، جاهل و غیرعالمی، اگر از خانواده‌های اشرافی باشد، با جهال و مردم عادی و معمولی دیگر

داشته باشند و یا راجع به شعائر و مراسم عبادی خاص و سری آگاهی کسب کنند (دروزیها اجازه دادند که این شعائر در جهان خارج از اندیشه نیز به صورت تصویر فلزی گاومانندی تجسم یابد، حال این تصویر، یا بیانگر بعد انسانی الحاکم و یا احتمالاً بیانگر خوی سببیت دشمنان حمزه بود) مردم ساکن در همسایگی دروزیها، در متهم کردن آنها مبنی بر عیاشی و میگساری و شهوت‌رانی در مراسم مذهبی سری‌شان، هیچ فروگزاری نمی‌کنند.

حمزه و مقتنی، یک دستورالعمل شرعی هفت ماده‌ای وضع کرده‌اند که جایگزین اصول دین در اسلام می‌شود. این دستورالعمل، اساس و پایه انضباط اخلاقی برای علما و تائیدهای برای بقیه دروزیها محسوب می‌شود:

۱- قبل از هر چیز، آنها باید با همه هم‌کیشان خود با صداقت و راستگویی برخورد کنند. (یا دست کم در مقابل واقعیتها، سکوت کنند ولی هرگز نباید آن را جلوه دهند) این حکم شرعی جزئی از حکمت عملی درالهیات است، اما برای دفاع از خود یا از ایمان خود، می‌توان به غیردروزیها دروغ گفت. این دستورالعمل شرعی هرگونه عملی را تحت پوشش قرار داده و آن را توجیه می‌کند، مثل عمل دزدی که ناگزیر، دروغ را هم به همراه دارد.

۲- دفاع کردن و یا کمک کردن به همدیگر. به نظر می‌رسد که این دستور اشاره داشته باشد به اینکه همه باید برای تحقق هدف مزبور، از سلاح و نظامیگری بهره برند.

خوشرفتار باشند و آماده باشند تا در هر جا که نزاع و درگیری رخ داد، آنجا را به صلح و صفا مبدل کنند. در هر ناحیه و بخش از دروزی‌نشین، بعضی از این علمای مذهبی که معمولاً از خانواده مشخصی انتخاب می‌گردند بعنوان بالاترین قدرت مذهبی در جامعه شناخته می‌شوند، علمای مذهبی در مدارس مخصوصی تربیت می‌شوند، آنها بیشتر عمرشان را صرف فراگیری آثار مذهبی و بخصوص قوانین شرعی در کتاب مقدس خود می‌کنند و آنان که از تعصبات مذهبی بیشتری برخوردارند و حتی راه افراط در پیش می‌گیرند، معمولاً در مکانهای مذهبی که در نقاط کم‌رفت و آمد ساخته می‌شود، اعتکاف برمی‌گزینند. بعضی از آنها، حتی همه زندگی خود را وقف گذراندن در این امر می‌کنند.

مسئلاً هر انسان عاقلی دوست دارد که خود زندگی خود را اداره کند، اما اینگونه علما که معمولاً گوشه‌گیری اختیار می‌کنند، موضوع خوب و مناسبی برای صدقات و خیرات از سوی مردم عادی هستند. آنان انتظار دارند که مردم عادی، از آنها راهنمایی و ارشاد معنوی بخواهند و نیز در فرصتهای خاصی همچون مراسم ازدواج و یا فوت نظارت داشته باشند.

همه علمای مذهبی، در بعضی از مجالس مذهبی که در شبهای جمعه در معابد ساده دینی برگزار می‌شود، شرکت می‌کنند. البته هنگامی که موعظه‌های اخلاقی به زبان عربی انجام می‌گردد، به مردم عادی نیز اجازه شرکت داده می‌شود، ولی بیشتر متون سری مذهبی را تنها علما می‌توانند بخوانند و یا در این گونه جلسات حضور

نه روزه ماه رمضان می گیرند. بسیاری از خانواده‌ها فرزندان‌شان را ختنه می کنند ولی این کار برای آنها مفهوم مذهبی ندارد. در تشییع جنازه‌ها، معمولاً از شیوه اسلامی پیروی می کنند ولی، دعا و نیایش علما برای مرده‌ها، بارزترین مراسم بشمار می رود.

آنها مثل پیروان دیگر مذاهب در سوریه به زیارتگاهها می روند و قبور پیامبران و صدیقین را زیارت می کنند. با این وجود، همه حتی مردم عادی راجع به اصل توحید و یگانگی، آزادانه گفتگو می کنند، آنان دارای نظریات قابل توجهی در خصوص خلقت و قیامت می باشند که علمای دروزی پایه گذاران آن بودند. از نظر آنها تعداد ارواح در عالم وجود ثابت است. همه ارواح بلافاصله بعد از مرگ، زنده می شوند و دوباره در شخص دیگری تجسم پیدا می کنند. مگر اینکه یک روح به تکامل نهایی خود رسیده باشد که در این صورت به عالم بالا و به آسمانها صعود خواهد کرد.

آنها که در زمان حمزه به مسلک دروزی ایمان آورده‌اند، همیشه در هر نقطه‌ای از عالم، در سوریه باشد و یا در یک جامعه فرضی دروزی مثلاً در چین، روح او به عنوان دروزی در دیگران حلول خواهد کرد. تنوع حلولی هر روح در موجودات مختلف (اعم از حیوانات پست یا عالی و یا در انسانها) خود آزمایش معنوی برای هر انسانی به شمار می رود. (بعضی از مردم عادی و جاهل معتقدند که ارواح انسانهای گنهکار و شریر در حیوانات پست تر حلول خواهد کرد).

سرانجام وقتی که الحاکم و حمزه ظهور

۳- دست کشیدن از همه مذاهب و ادیان قبلی که تاکنون به آن پایبند بوده‌اند.

۴- خود را از غیردروزیها بدور نگه دارند. (به عنوان اجتناب از شرک)

۵- در تمام عمر به یگانگی خدا (معمولاً به عنوان خداوند، لفظ مولانا را برای الحاکم به کار می برند) اقرار داشته باشند.

۶- با هر چه الحاکم با آنها مبارزه کرد، مبارزه کنند.

۷- تسلیم محض دستورات الحاکم باشند، بخصوص اینکه، انجام فرامین وی از طریق حدود و ارکان پنجگانه وی باشد.

علاوه بر این، حمزه قوانین قضایی مخصوص و نیز احکامی راجع به مسائل شخصی وضع کرده است که جایگزین شریعت اسلام می شود. این قوانین توجه خاصی به کیفیت رفتار در خانواده بین زن و شوهر دارد. بنابراین قانون، طلاق، هم برای زن و هم برای مرد جرم محسوب می شود، مگر اینکه علت و انگیزه شرعی و عقلی داشته باشد. مردم عادی از نظر اعتقادی تحت راهنمایی و ارشاد و آموزش علما قرار دارند، اما اصل تقیه مذهبی نیز شدیداً در اینجا رعایت می شود، زیرا اعتقاد و ایمان واقعی علما باید سری باقی بماند. یک دروزی، تنها باید ایمان و اعتقاد خود را از کسی که صاحب اختیار و تحت قیمومیت اوست، کسب کند که تقریباً شبیه اهل سنت در اسلام است.

دروزی‌ها شیوه و نظام شرعی حنفیه را همراه با اصلاحاتی پذیرفته‌اند، مثلاً بجای اینکه در طلاق ارث نامحدودی را اجازه دهند، آن را محدود کرده‌اند. آنها عید هم برگزار می کنند ولی نه مراسم حج دارند و

کنند و کل دنیا را فتح نمایند و حکومت عدل و قانون برپا کنند، آن عده از دروزیهایی که اعمال صالح انجام داده‌اند و خوب در دنیا جلوه‌گر شدند، بر کل بشر حکومت خواهند کرد. هر دروزی که بهتر و صالح‌تر باشد، به خدا نزدیکتر خواهد بود. نظریه‌ای که علما، مثل بیشتر نظرات دیگر در عالم روحانی به آن معتقدند.

دروزیها در زمان دولت عثمانی

هنگامی که سپاهیان عثمانی، در سال ۹۲۲ هجری، با سپاهیان ممالیک* در جنگ «مرج‌دابق»^۱ مشغول نبرد بودند، دروزیهایی که هر دو سپاه کمک می‌کردند. «بُحتریون»^۲ از غرب کشور در کنار سپاهیان ممالیک مشغول نبرد بودند و در همین هنگام «معنیون»^۳ شوف، با پیوستن به غزالی، حاکم دمشق، به حمایت عثمانی‌ها پرداختند.

دروزیها در حکومت امپراتوری عثمانی، تحت فرماندهی امرای محلی، همچون «تنوخیون» «معنیون» و «شهابیون» و بخصوص دوتای آخری که از امرای مهم منطقه به شمار می‌رفتند، تشکیل حکومت دادند. در نبرد مرج‌دابق، معنیون که از سوی «امیر فخرالدین اول» رهبری می‌شدند (وی در یک مقطع حساس در نبرد مذکور به نفع سلطان موضع گرفته بود) «مملوک قانسوه الغوری» را رها کرده، به «سلطان سلیم اول» در دمشق پیوستند. سلطان، با اعطای امارت بر کل امرای کوه لبنان امیر فخرالدین اول را محترم و بزرگ داشت و حکومت تنوخی، تنها محدود به صور و صیدا شد. در سال ۹۵۱ هـ - ۱۵۴۴ م

حکومت معنیون به دست قرقماز، پسر فخرالدین اول افتاد. در سال ۹۹۲ هـ ، دروزی‌ها علیه دولت عثمانی دست به حمله زدند که منجر به سرکوبی و مجازات سریع آنها از سوی ابراهیم پاشا، والی مصر شد. پسر قرقماز، «امیر فخرالدین دوم» با «سیف اقلویوسف پاشا» والی تریپولی، درافتاد.

وی در ابتدا، پیروزی‌هایی کسب کرد، اما سرانجام، بعد از شکست شورشیان در سال ۱۰۱۶ هجری، در جنگی که بین «کویچمراد پاشا» و «جنبلاط اوقلو» در گرفته بود، مجبور شد که به طرف کوه عقب‌نشینی کند. (در مذهب دروزی، جنبلاط، شخصیت مهمی است که خانواده وی از آن زمان، تا کنون در میان دروزی مطرح هستند) اتحاد و همبستگی دروزی‌ها، بالشکر کشیهایی که از راه خشکی، بوسیله «حافظ پاشا» والی دمشق و از راه دریا بوسیله «قپودن پاشا اکوز (گاو نر) محمد پاشا» بین سالهای ۱۰۱۸ و ۱۰۲۲ انجام شد، از بین رفت.

فخرالدین خود در سال ۱۰۱۷ با فلورانس متحد شد و در ۳۰ رجب ۱۰۲۲ هجری

* نام سلسله‌ای از فرمانروایان مصر (۶۵۰ - ۹۲۲ هـ) است و از آنجا که سلاطین ممالک مصر از غلامان ترک باچرکسی بودند که ابتدا جزء قراولان مزدور الملک الصالح ایوب بودند، بدین نام نامیده شدند و ایشان دو طبقه‌اند، ممالیک بحری و ممالیک برجی.

① محلی است واقع در شمال سوریه، بین منبج و انطاکیه و نزدیک رودخانه قویق. م

② از امرای عرب بودند، بعد از اینکه در سال ۱۲۹۴ میلادی، صلیبها منطقه را ترک نمودند، آنها بر بیروت حکومت کردند. آنها همچنین به امراء غرب نیز معروف بودند. م

③ سلسله‌ای از امرای لبنانی که از سال ۱۵۱۶ تا ۱۶۹۷ میلادی بزشوف در لبنان حکومت کردند.

عثمانی‌ها فراهم کرد تا در امور داخلی آنها دخالت کند، در سال ۱۰۶۴ هـ، امیر ملحم، محدوده حکومتی خویش را با توافق و همدستی والی دمشق تاصفر (از شهرهای فلسطین) گسترش داد.

ملحم در سال ۱۰۶۹ هـ ق درگذشت و پسر او امیر احمد جانشین وی گردید. او آخرین حاکم از معنیون بود که در سال ۱۱۰۸ درگذشت و حکومت به دست شهابیون از خاندان قیس افتاد. قبل‌آدر ۱۰۷۰ هـ، امیر احمد، شهابیون را حمایت کرده بود و از تسلیم آنها به «فاضل احمدپاشا» والی دمشق، امتناع کرد. والی دمشق از حمایت والی تریپولی برخوردار شد و بدین طریق توانست، اتحاد نیروهای معنیون و شهابیون را در «کسروان» درهم شکند و بعدها در سال ۱۰۷۶ هـ رسماً این دو حکومت، با پیروزی کوتاه مدت معنیون از هم جدا شدند.

بعد از مرگ امیر احمد، حکومت در منطقه راشیا به «بشیر بن حسین شهابی» رسید، او با توافق دولت عثمانی، به‌عنوان حاکم مطلق در کل جبل لبنان برگزیده شد. در این بین یمنی‌ها، می‌کوشیدند تا استیلای قیسی‌ها را از بین ببرند، ولی موفق نشدند. مثلاً حسین پسر فخر الدین دوم با یاری جستن از دربار استانبول می‌کوشید، تا بشیر را به‌مقام نایب السلطنه حیدر که دوازده سال داشت، تنزل دهد. حیدر، از خانواده امرای شهر «حاصییا» در جنوب لبنان بود که هواداران محلی وی، بعدها، بشیر را مسموم کردند. اما وقتی، حیدر خود به‌امارت رسید، یمنی‌ها را در نبرد «عین دارا» که

مطابق با ۱۵ سپتامبر ۱۶۱۳ میلادی، به ایتالیا رفت و براساس قرارداد همکاری، از ایتالیا در سال ۱۰۲۷ هجری، به جبل لبنان مراجعت کرد. در خلال غیبت فخرالدین، حکومت معنیون پایرجا ماند و بخصوص، اینکه، جاسوسان وی، در استانبول و دمشق، در این مدت، سخت در تلاش بودند تا اطلاعات دست اولی از اوضاع و احوال و میزان قدرت نظامی دولت عثمانی کسب کنند.

گرچه در سال ۱۰۳۴ هجری، سلطان عثمانی با صدور فرمانی، فخرالدین را به عنوان امیر دروزیها از منطقه حلب تا اورشلیم به رسمیت شناخت، ولی بعدها، اورشلیم، تحت فشار مستمر از طرف احمدپاشا، به تسلیم وی درآمد. احمد پاشا، از سوی «مراد چهارم» به عنوان والی دمشق منصوب شده بود. در سال ۱۰۴۴ هـ، حکومت دروزیها در «مقارت جزین» بطور مطلق از هم پاشیده شد. امیر و سه فرزند وی، دستگیر و روانه زندان استانبول گردیدند و بعدها، همه آنها به استثنای «حسین‌بای» در همان زندان، اعدام شدند.

مرگ فخرالدین علامت پایان استیلای معنیون بود که به دنبال اختلاف بین «قیسی» و «یمنی» اتفاق افتاد. فخرالدین همچون حکام سلسله تنوخ، وابسته به خاندان یمنی بود. «امیر ملحم» که در سال ۱۰۴۵ هـ جانشین او شده بود، نماینده خاندان قیسی بود و «امیر علی عالم‌الدین» از طرف یمنی‌ها با او مخالفت کرد و سرانجام این اختلافات در سال ۱۰۶۱ هـ در زمان حکومت «حسن پاشا» فرصتی برای

بودند، پیوستند. ملحم وجانشینان وی، دائماً در تلاش بودند تا بین مسلمانان و مسیحیان، تعادل و توازنی بوجود آورند. بهمین دلیل، در سال ۱۱۷۱ هـ وقتی که دزدان دریایی، با بهاستزاز در آوردن پرچم روسیه به بیروت حملهور شدند و نیز هنگامی که مسلمانان بومی منطقه، با حمله به خانقاههای راهبان فرانسوی در شهر از مسیحیان انتقام گرفتند، دو تن از رهبران مسلمان، به دستور امیر بهدار آویخته شدند.

بعد از ملحم، دو تن از برادرانش بهنامهای احمد (پدر احمد شهابی، مورخ لبنانی) و منصور، جانشین وی شدند. گرچه نعمان پاشا، والی عثمانی شهر صیدا، قاسم بن عمر را بهامارت منطقه منصوب کرده بود، ولی او مجبور بود که به همان مناطق اطراف «حزیر» اکتفا کند. قاسم در سال ۱۱۸۲ هـ در حالی که به مسیحیت گرویده بود، در گذشت و پسر او بشیر دوم نیز، اعتقاد خود به مسیحیت را پنهان نکرد.

البته این دگرگونی در اعتقادات مذهبی، باعث ایجاد تزلزل در ایمان و اعتقاد اکثریت دروزیها نیز گردید، حقیقتی که بذر مشکلات آینده را در جامعه دروزی پاشید. در سال ۱۱۸۴ هـ / ۱۷۷۰ م، منصور، توسط «درویش پاشا» والی صیدا، از کار برکنار شد و «امیر یوسف» را جایگزین وی کرد.

در سال ۱۱۸۵ هـ / ۱۷۷۱ م، هنگامی که ناوگان جنگی روسیه به فرماندهی «الکسی اورلسف» از سوی «ظهیر عمر» حاکم شورش «صفد» و «اکره» به مباران بیروت تحریک شده بود، منصور در قبال پرداخت بیست و پنج هزار غروش (واحد پول

نظام کلی فتودالیته در جبل لبنان را از بین برده بودند، از میان برداشت.

شهابیون در زمان فرمانروایی خود می کوشیدند تا مانع جنگ بین مارونیها و دروزیها شوند و بدین طریق جنبلاط بر منطقه شوف و ابواللمع (Abt-Lama) بهر «متن» حکمروایی می کردند. در همین هنگام، خاندان ارسلان، از دودمان یمنی، در شویفات، مجبور شدند که حاکمیت بر منطقه را با تلموق یمنی تقسیم کنند.

شهابیون، برای اینکه بتوانند حاکمیت خود را در جبل لبنان حفظ کنند، مجبور شدند که به حمایت‌های دولت عثمانی متکی باشند. دخالت‌های والیان عثمانی، به افزایش تعداد شیوخ محلی منجر شد که دائماً بر امیر فشارهایی اعمال می کردند و در حقیقت سیاست‌گذاران حکومتی، آنها بودند. در مقابل، مالیاتی که شیوخ به امیر پرداخت می کردند، این شیوخ بودند که در یک انجمن، تصمیم می گرفتند از اینکه در چه موقع به جنگ بپردازند و یا در چه هنگام صلح کنند. امیر حیدر در سال ۱۱۴۴ هـ در مرکز حکومت شهابیون واقع در دیر قمر درگذشت.

او قبلاً در سال ۱۱۴۱ هـ به نفع پسرش، ملحم، استعفا داده بود. در زمان فرمانروایی ملحم که تا سال ۱۱۶۷ به طول انجامید، بندر بیروت، مجدداً اهمیت خود را باز یافت. این بندر در زمان فخر الدین، مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود و دومین مرکز حکومت شهابیون، بعد از دیر قمر محسوب می شد. بیشتر فرزندان ملحم، به مسیحیان کاتولیک روم که به جبل لبنان تجاوز کرده

فشار بر دروزی‌ها نیز رو به کاهش نهاد. در سال ۱۸۱۰ م وقتی که وهابیه‌ها دمشق را تهدید کردند، یوسف پاشا والی وقت، از سلیمان پاشا، تقاضای کمک کرد و او به نوبه خود، دروزیها را به دمشق احضار کرد ولی دروزیها یوسف پاشا را وادار به ترک منطقه کردند، گرچه خودشان نیز از سوی «عبدالله پاشا» جانشین سلیمان پاشا، مجبور به ترک حوران (در سوریه) شدند.

غیبت بشیر از جبل، آنچنان موجبات خشم عمومی را فراهم کرده بود که والی دمشق و عبدالله پاشا مجبور شدند که به شیوخ اجازه دهند تا دوباره او را به لبنان باز گردانند. از آن پس بشیر، از عبدالله پاشا، در مبارزه علیه عثمانی در اکر طرفداری و حمایت می‌کرد که در نتیجه، رقیب او شیخ جنبلاط، عباس شهابی را به‌عنوان امیر معرفی کرد.

در همین هنگام، بشیر و پسرانش مجبور شدند تا به محمد علی (مؤسس سلسله خدیویه) در مصر پناهنده شوند. مدتی بعد، بشیر برگشت و در سال ۱۸۲۵ م در نبرد مختار (قریه‌ای در لبنان) جنبلاط را شکست داد و بعد وی را اعدام کرد.

سال بعد، شورشیان یونانی، با ناو جنگی به بیروت حمله کردند و بار دیگر باعث قتل عام مسیحیان بومی شدند و بسیاری دیگر از آنها به جبل مهاجرت کردند. از اینکه بشیر، اجازه داده بود تا مسیحیان ملکی در جبل بمانند، احساسات مسلمانان آن منطقه را علیه او برانگیخته بود. در سال ۱۸۳۰، یک بار دیگر، وقتی در نابلس شورشی برپا شد، بشیر برای سرکوبی آن، به عبدالله پاشا کمک کرد. پس از آن، بشیر، در جنگ علیه

عثمانی حاضر به صلح شده بود. در حالی که، امیر یوسف، از دولت عثمانی، تقاضای نیروی کمکی کرد که بعد نبال آن «عثمان پاشا» والی دمشق، «جزار احمد پاشا» را به آن منطقه اعزام داشت و به افتخار یوسف پاشا، بیروت را اشغال کرد.

اما منصور موفق شد، در سال ۱۱۸۷/۱۷۷۳ بعد از چهار ماه محاصره، این فرستاده ناخواسته و جسور را از بیروت بیرون کند. البته در اخراج او، منصور از ناوگان جنگی روسیه که از قبرس فرا خوانده شده بود، کمک گرفت. با این وجود، جزار احمد پاشا، بطور مدام، از اکر و صیدا، بر شهابیون جبل فشار وارد می‌آورد. بهرغم پرداخت مالیات و وفاداری به دولت عثمانی و نیز لشکرکشی ناپلئون، به منطقه، از طرف مصر، بشیر دوم نتوانست خود را از این فشار رهایی دهد. حتی «یوسف ضیاء پاشا» فرمانده نیروهای عثمانی در جنگ با ناپلئون، بشیر را به‌عنوان حاکم جبل لبنان تأیید و تقویت می‌کرد.

ولی جزار احمد پاشا، با کمک نیروهای تحت فرماندهی حسین و سعد الدین، پسران امیر یوسف، که می‌خواست آنها را جانشین خود کند، وی را از منطقه اخراج کرد. بشیر به یک دریا سالار بریتانیایی به نام «سیدنی اسمیت» پناهنده شده دریا سالار، او را با کشتی خود به «عرش» (در مصر) برد و بعد، دوباره به جبل برگرداند. جزار احمد پاشا، این فرصت را مفتنم شمرد و یکی از پسران بشیر را به‌عنوان گروگان نزد خود نگاه داشت. با مرگ جزار احمد پاشا، در سال ۱۸۰۴ م

نیز به خاطر حمایتهایش از مصریها برای کسب پیروزی نهایی، تشکر کرد.

دوباره، یک قیام عمومی که این بار حتی مارونی‌ها را نیز در بر می‌گرفت، در منطقه شعلهور شد. اما وقتی ابراهیم پاشا، تلاش می‌کرد که سلاح‌ها و نیروهای مصری در بیروت را جمع‌آوری کرده، علیه قیام کنندگان اقدام کند، ارتباطاتشان را از هم گسسته یافت. در ۱۴ اوت ۱۸۴۰، فرمانده نیروی دریایی بریتانیا «سر چارلز نی‌پیر» با شورشیان، تماسهایی برقرار کرد.

قابل ذکر اینکه شورشیان، یک ماه، بعد از بمباران مشترک بیروت، از طرف نیروهای بریتانیا، اطریش و دولت عثمانی، مسلح شده بودند. بشیر، خود بعد از انتظارات بیهوده برای دریافت کمک از ابراهیم پاشا در دیر قمر، عاقبت خود را تسلیم سلطان عثمانی کرد.

نیروهای سلطان در پی معاهده لندن، در نظر داشتند، سوریه را مجدداً تحت‌اشغال خود در آورند. در این بین، امنیت شخص بشیر تضمین شده بود، اما با این وجود و بمنفع یکی از اقوامش به نام «بشیر قاسم ملحم» معزول شد. اشغال مصر، از طرفی، نظام فتودالیت در جبل را از بین برد و از طرفی دیگر، خصومت بین دروزیها و مارونیها را بیش از پیش عمیق‌تر کرده بود. حکومت بشیر قاسم، تقریباً یک سال بیشتر دوام نیافت، گرچه، از سوی سلیم پاشا، مشیر صیدا، نیز پشتیبانی می‌شد. سلیم پاشا، مقر حکومتی خود را به بیروت انتقال داد و برای مشاوره با امیر، در

عثمانی به محمد علی پیوست و نیز برای کسب فتوحات، به ابراهیم پاشا کمک کرد. بعد از معاهده کوتاه‌هیه (ترکیه) در سال ۱۸۳۳ م، بشیر، منتهای کوشش خود را در کمک به مصریها انجام داد، تا در عوض زمینه استقلال داخلی لبنان را فراهم کند. در ابتداء از حاکمیت مصری‌ها به‌خوبی استقبال شد، بخصوص به‌این خاطر که قوانینی را که غیر مسلمانان مجبور به رعایت آن بودند، ملغا کرده بودند. اما وقتی ابراهیم پاشا (پسر حاکم مصر) کوشید تا سلاحها را مصادره کرده، دروزیها را فرا خواند، دوباره مشکلات از سر گرفته شد.

در سال ۱۸۳۵ ابراهیم پاشا نیروهایش را در دیر قمر فراهم کرد تا سلاحهای مسیحیان بومی را جمع‌آوری کند. اما بعد ترجیح داد که فعلاً اقدامات خود را مسکوت گذارد تا آنجا که این اقدامات، دروزیها را تحت تأثیر قرار دهد. با این وجود، در سال ۱۸۳۷، هنگامی که کوشش می‌شد تا دروزی‌ها را وادار کنند که به‌حوران بیایند، در میان دروزیها، با کشتن مأموران مخفی ابراهیم پاشا، برای انتقام از او، شورش در گرفت. دولت عثمانی، دروزی‌ها را تحریک و آنها را مسلح کرد و ابراهیم پاشا نیز متقابلاً دست به تحریک کرده‌ها علیه عثمانی زد و بنادر سوریه را به‌روی کشتیهای عثمانی بست.

در لجه* نیز دروزیها قیام کردند، اما بشیر از قصر خود در بیت‌الدین (شهری است که بشیر بیشترین نفوذ را بر مارونی‌ها داشت) موفق شد که از گسترش شورش از محدوده حوران به کل لبنان جلوگیری کند. او در حقیقت، با چنین اقدامی، از فراتسه

* منطقه‌ای است در جنوب سوریه، بین جبل دروز و حوران م.

تصمیم گیریه‌ها، یک هیئت ائتلافی مرکب از گروه‌های مختلف تشکیل داد.

اصلاح وضع مالیات (مصری‌ها قبلاً میزان مالیات برای اهالی جبل را از ۳۶۵۰ به ۶۵۰۰ فروش افزایش داده بودند و بعدها به ۳۵۰۰ فروش کاهش پیدا کرد) و نیز مسأله پرداخت پاداش، منجر به اختلافات شدید محلی در بعقلین شد. قبل از آن نیز، بدنبال آشوبهایی در دیر قمر، بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌ها طعمه حریق شده بود. بعد از اینکه «شهاب عریان» از دروزیهای جسور و ماجراجویی که در خدمت والی دمشق بود، به اجبار از «زحله» به آن شهر برگشت، صلح نسبی مجدداً بر منطقه حاکم شد. این حوادث در خارج، موجب بروز هیجانات و هیاهوهای شده بود و شکایات خارجیها را علیه دولت عثمانی در پی داشت.

در نتیجه این‌گونه حوادث، عثمانیها، بشیر قاسم را عزل کرده و مسئولیت اداره جبل را مستقیماً به «سر عسکر مصطفی نوری پاشا» سپردند. او نیز، بهمین ترتیب، یکی از فرماندهان پیاده نظام خود، به نام «میر لوا عمر پاشا» را به امارت منطقه گمارد. ادامه نارضایتی خارجیها، باعث شد تا «سلیم بای» در سال ۱۸۴۲، جهت رسیدگی اوضاع به بیروت اعزام شود. اما گزارش بعدی، که حاکی از عادی بودن اوضاع می‌کرد و اینکه از طرفی منصوب کردن امیری چه از دروزیها و یا مارونیها، در آنجا غیر ممکن است، برای سفرای خارجی غیر قابل باور بود.

در همین هنگام، حادثه تازه‌ای گزارش شده بود که بدنبال آن «اسعد مخلص پاشا» به عنوان مشیر صیدا منصوب شد. بعد

از اینکه او به بیروت آمد، اعلام شد که مأموریت سر عسکر به اتمام رسیده است. اسعد مخلص، دو قائم مقام به نامهای «حیدر مارونی» از بیت «ابی لامع» و «امیر حیدر دروزی» از بیت ارسلان، برای خود برگزید. او نواحی شمالی جبیل را از جبل جدا کرد و آن مناطق را تحت کنترل تریپولی قرار داد. در سال ۱۸۴۵، هنگامی که «وجیهی پاشا» والی حلب جانشین اسعد پاشا شد، مشکلات و مسائل سخت بیشتری رخ داد.

در آن سال، برخوردهای خونینی بین دروزیها و مارونیها روی داد. مارونیها در شهر متن، علیه دروزیها حمله کردند و متقابلاً، دروزیها نیز علیه مارونیهای شهرهای «آبی» و «سلیم» دست به حمله زدند که منجر به آتش‌سوزی و خونریزیهای شدیدی شد. آنها دائماً علیه یکدیگر، موضع گرفته و هر یک، دیگری را متهم می‌کرد.

فرانسویها، وجیهی پاشا را متهم کردند که از دروزیها حمایت می‌کند و از سوی دیگر، خود فرانسویها، متهم شده بودند که مارونیها را علیه دروزیها تحریک می‌کردند. بعد از چندی «شکیب افندی» وزیر خارجه وقت، جهت حل مشکلات، مأموریت یافت، وی ابتداءً تقاضا کرد که همه سلاحها باید به زمین گذاشته شود، ولی این دستور بر عکس، موجب مقاومت و پیچیدگی اوضاع و گرفتاریهای بیشتری شده بود. در ژانویه ۱۸۴۶ «فریق امین پاشا» یکی از مأموران مخفی، به بیروت اعزام شد. او با پیوستن به شکیب افندی در ژولای ۱۸۴۶، وی را در کار سازماندهی مجدد کارها یاری داد.

اقدامات شکیب افندی، زمینه را برای

دروزیهای حوران تحت رهبری «اسماعیل اطرش» بودند و دروزی‌های جبل، عمدتاً توسط سعید جنیلاط و خطار احمد، رهبری می‌شدند. هنگامی که مجلس عمومی منطقه، پیشنهاد والی را مبنی بر اعزام نیرو نپذیرفت، دروزی‌ها، محافظان کاخ حکومتی در حاصبیا را از پا در آورده و مسیحیان بومی را قتل عام کردند. چنین اعمال مشابهی در راشیا، بعلبک (جایی که حکومت محلی آن توسط خانواده حر کوبین سرنگون شد) زحله و دیر قمر نیز انجام گرفت.

دولت عثمانی «فواد پاشا» وزیر امور خارجه را به همراه نیروهای ضربتی، مأمور مقابله با این شورش‌ها کرد. حضور نیروهای وی، همزمان با درگیری خونین بین مسیحیان و مردم محلی در دمشق بود و مردم محلی از سوی دروزیها و اعراب بادیه نشین حمایت می‌شدند.

در این ضمن، خورشید پاشا، طرحی را برای متارکه جنگ بین مارونیها و دروزیها داده بود، ولی فواد پاشا با آن موافقت نکرد. نزاع بین دو گروه بر سر زمینهایی بود که قرار بود اقدامات قانونی روی آن انجام گیرد، ولی این درگیریها، انجام هرگونه عمل قانونی را مشکل کرده بود. در هر صورت، خورشید پاشا، طرح خود را رسماً اعلام نکرد، زیرا می‌ترسید که با اعلام این

حفظ و باقی‌ماندن دو قائم‌مقام که از طرف شورای ائتلافی، بویژه از سوی نمایندگان مخصوص از روستاهایی که دارای جمعیت‌های مختلف از نظر اعتقادی بودند، فراهم کرد. این دو قائم‌مقام، ماهانه، ۱۲۵۰۰ غروش دریافت می‌داشتند. آنها مستقیماً از سوی سلطان، برای مشورت، با مشیر صیدا، منصوب و روانه آنجا شدند.

به‌هیئت مشورتی، قدرت قضایی، اجرایی و نیز مادی، اعطا شده بود. گرچه ناتوانی در اخراج بعضی از رهبران دروزی ناراضی، مشکلاتی را بوجود می‌آورد. ولی در کل، در آغاز سال ۱۸۴۷، در منطقه، ثبات و استحکام حاکم شده بود. مالیاتها، به نسبت از دو گروه دروزی و مارونی دریافت می‌شد. از دو مارونیها ۱۹۹۴ غروش و از دروزی‌ها ۱۵۰۶ غروش دریافت می‌شد.

صلح و آرامش، تا سال ۱۸۵۶ و زمان «خط همایون»^۳ ادامه داشت. سلطان عثمانی وعده داد تا برای اتباع غیر مسلمان امتیازاتی قائل شود که این مسأله منجر به گسترش بیشتر رقابت و دشمنی بین مسلمانان و مسیحیان شد. اولین نشانه‌های اغتشاش و شورش، در سال ۱۸۵۹ ظاهر شد. سال بعد دروزیها و مارونی‌ها علناً علیه همدیگر موضع گرفته و درگیری‌هایی به‌راه انداختند. بدین منظور «خورشید پاشا»^۴، نیروهایی را به مرز بین دو شهرستان مربوطه گسیل داشت، اما آنها نتوانستند، از طغیان و شورش بیشتر در سال ۱۸۶۰ جلوگیری کنند. در ماه می همان سال، دروزیها علیه مارونی‌ها حمله کردند و روستاهای شهر متن را به‌آتش کشیدند و در ماه ژوئای، دروزیهای حوران نیز به‌آنها پیوستند.

• به دستخط‌های سلاطین عثمانی برای تنفیذ حکم، خط همایون اطلاق می‌شد. و تا سال ۱۸۷۶ در امپراتوری عثمانی، معتبر و نافذ بود. م
 • وی در سالهای ۱۸۵۷-۱۸۶۰، از سوی دولت عثمانی، والی بیروت و صیدا بود و بعضی معتقدند در فتنه و آشوب لبنان، نقش عمده‌ای داشت و به همین منظور تا آخر عمر به تبعید محکوم شده بود. م

روستاهای دروزی و نیز مارونی تأسیس کرد و در زمان حکومت جتانشین وی، دروزیها به پیشرفتهایی دست یافتند. اما در میان دروزیهای حوران که پناهندگانی از لبنان به آنها پیوسته بودند، هرج و مرج و آشفتگی، آنرا فرا گرفت، بطوری که جبل حوران بهمعنای دروز جبل شناخته شد.

به دنبال حوادث سال ۱۸۶۰ و نقشی که «اسماعیل اطرش» در این حوادث داشت، دروزیها تحت رهبری خانواده اطرش درآمدند. ابراهیم، پسر اسماعیل، در سال ۱۸۷۹، به سویدا، مرکز حوران جبل حمله برد و وقتی که والی دمشق، برای تنبیه وی علیه او دست بهتهاجم زده بود، دروزیها بر مقاومت سرسختانه خود افزودند، تا اینکه در سال ۱۸۸۰، بین طرفین پیمان صلح منعقد شد. وقتی «شبلی» پسر ابراهیم، به دنبال حوادثی که عمدتاً، انگیزه اقتصادی و اجتماعی داشت، بوسیله مقامات عثمانی، در «درع» یزندان افکنده شد، مشکلات بیشتری بروز کرد. دروزیها مجدداً قیام کردند و سرانجام آنها مجبور شدند تا شبلی را آزاد کنند.

شبلی، بار دیگر، هنگامی که با «بنی فجر» متحد شد و پیروان خود را علیه قبیله رواله رهبری می کرد، دستگیر شد و شورش دوباره دروزیها در سال ۱۸۹۳، منجر به آزادی وی گردید. در خلال این شورش، بسیاری از خانوادههای دروزی به آناتولی تبعید شدند. اما بعدها به آنها اجازه داده شد که به وطن خود برگردند و در همان هنگام، طرح احضار دروزیها برای خدمت نظام وظیفه نیز ملغا شد.

بدین ترتیب، دروزیهای لبنان تا سال

تصمیم، دوباره خونریزیها از سر گرفته شود.

فرانسه با اعزام ۵۰۰۰ نیروی پیاده نظام، مستقیماً در منطقه مداخله کرد و پیشنهاد نمود که همه دروزیها از جبل اخراج شوند. بهاین ترتیب، فوآد پاشا بههدف خود مبنی بر اخراج دروزیها دست یافت و اقدامات شدیدی را علیه رهبران دروزی که دستاندر کار حوادث اخیر بودند، بکار گرفته آنها را توقیف نمود و سرانجام برای محاکمه، در یک دادگاه نظامی زندانی کرد که بعضی از آنها، محکوم بهمرگ شده بودند. او همچنین در دمشق، تنبیهات سختی را بکار گرفت و احمد پاشای والی را برای محاکمه، تحت اقدامات امنیتی بهاستانبول فرستاد و خورشید پاشا نیز از بیروت اخراج شد.

این اقدامات موجب شد که نیروهای فرانسوی نیز جبل را تخلیه کنند. براساس توافقنامه امضاء شده در نهم ژوئن ۱۸۶۱ جبل بطور کلی از بیروت و دمشق جدا شد و تحت تسلط یک متصرف مسیحی که از بیرون این منطقه آمده بود، درآمد (متصرف، از سوی نمایندگان از هر جامعه انتخاب می شد). همچنین در پایتخت و هفت شهرستان، شوراهای اجرایی تشکیل شد و نیروهای شهربانی، مرکب از گروههای مختلف در آنجا تأسیس گردید. بنا به درخواست سفارتخانههای خارجی یک کاتولیک ارمنی به نام «داود پاشا» بهمعنای متصرف منصوب شد. او این مقام را بهمدت پنج سال در دست داشت و بعد یک مسیحی عرب به نام «فرانکو پاشا» جانشین وی گردید. داود پاشا، مدارس زیادی در

متصرف مستقل منصوب شد، دیگر تقاضای دروزی‌ها مبنی بر کسب خودمختاری مفهومی نداشت. در خلال جنگ «جمال پاشا»^{*}، بعضی از رهبران دروز را به عنوان میهمان در اورشلیم تحت نظر داشت. همچنین در خلال جنگ «یحیی اطرش» رهبر دروزی‌ها، که قبلاً جمال پاشا اورامتهم به همدستی و سازش با فرانسوی‌ها کرده بود. (خاطرات استانبول ۱۳۳۹ - ۱۷۹) در گذشت و پسرش سلیم، جانشین وی گردید.

جمال پاشا، خدمات دو تن از اعضای خانواده اطرش به نامهای «نسیب» و «عبدالغفار» را ستود ولی فرد دیگر از خانواده اطرش به نام سلطان که پدرش قبلاً توسط سمی پاشا اعدام شده بود، از طرف عثمانی‌ها مورد غضب واقع شد. او اولین رهبر دروزی‌ها بود که در دوم اکتبر سال ۱۹۱۸ با تشکیل و انسجام نیروهای خود وارد دمشق شد.

* وی فرمانده کل نیروهای عثمانی و در زمان جنگ جهانی اول، در لبنان و سوریه و فلسطین بود.

۱۸۹۷، در صلح و آرامش زندگی کردند، اما در آن سال آنها شکایت کردند، از اینکه، فشار مارونی‌ها علیه آنها بطور مداوم در حال افزایش است، بدین منظور درخواست کردند که شهرستان جداگانه‌ای برای ده هزار دروزی استان متن در نظر بگیرند. این درخواست، زمانی صورت گرفت که مارونی‌ها، موفق شدند، برای خود چهار ناحیه، مستقل از تنها شهر مسلمان نشین، یعنی شوف، تشکیل دهند.

بعد از قیام ترکهای جوان در ترکیه، در سال ۱۹۰۸ «سمی پاشا» عملیات نظامی را علیه دروزی‌ها رهبری می‌کرد. وی علیه

آنان، اعلان جنگ مقدس نمود، سپس رهبران دروزی را به دمشق فراخواند. پیش از این بسیاری از آنها در دمشق اعدام شده بودند. با این وجود، دروزی‌ها تا سال ۱۹۱۱ به مقاومت خود ادامه دادند.

با شروع جنگ جهانی اول و هنگامی که حقوق ویژه اتباع خارجی (کاپیتولاسیون) در لبنان و استقلال داخلی خود لبنان از بین رفت و «اسماعیل حقی‌بای» به عنوان

